

همشهرداری

صفحه آخر

آن همه ناز و تنم که خزان می‌فرمود
عاقبت در قدم بادِ بهار آخر شد

حافظ

سازمان آگهی‌ها و نیازمندی‌ها:

■ خیابان قائم‌مقام فراهانی، میدان شمع، خیابان شهید خدزی
شماره ۲۹- طبقه اول - تلفن: ۸۸۸۶۱۸۱۹-۸۴۳۲۱۷۰۰

توزیع و اشتراک:

■ موسسه نشر گستر امروزین
تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

■ همشهری: www.hamshahrionline.ir

■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

■ چاپ: همشهری

■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال فریسی، شماره ۱۴

■ کدپستی: ۹۵۹۵۶-۱۹۶۶۶-۱۹۳۹۵۵۴۴۶

■ اذان ظهر: ۱۳:۱۱ ■ غروب آفتاب: ۲۰:۱۸

■ اذان مغرب: ۲۰:۳۹ ■ نیمه شب شش‌سوی: ۰۰:۲۰

■ اذان صبح: ۴:۲۲ ■ طلوع آفتاب: ۶:۰۳

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری

■ مدیرمسئول: عبدال... گنجی

■ سرپرست: دانیال معمار

■ حضرت امیر المؤمنین علی:

کسی که دیگران را خالصانه نصیحت کند، با خود نیز خالص خواهد بود.

■ اذان ظهر: ۱۳:۱۱ ■ غروب آفتاب: ۲۰:۱۸
■ اذان مغرب: ۲۰:۳۹ ■ نیمه شب شش‌سوی: ۰۰:۲۰
■ اذان صبح: ۴:۲۲ ■ طلوع آفتاب: ۶:۰۳

اتلاف واکسنی



برلین: میزان تقاضا برای تزریق واکسن کرونا در آلمان به اندازه برآوردهای دولت این کشور نبوده و همین باعث شده که حدود ۴ میلیون دوز واکسن به باد برود. حزب سوسیال مسیحی، وزیر بهداشت آلمان را عامل اتلاف مالیات‌ها می‌شمارد. به گزارش دویچه‌وله، کارل لائوترباخ، وزیر بهداشت آلمان زمانی که جانشین بنس اشپان، هم‌تای سلف خود از حزب دمکرات مسیحی (CDU) شد به‌دلیل ترس از رویارویی با کمبود واکسن در سامبر سال گذشته ۹۲ میلیون دوز سفارش داد. اکثر این واکسن‌ها از شرکت آلمانی و آمریکایی بیون‌تک و فایزر که واکسن مشترکی تولید کرده‌اند تقاضا شد. اما تقاضاهایی نیز به شرکت مدرنا ارائه شد. برای خرید این واکسن‌ها کمیسوین بودجه مجلس اعتباری به ارزش ۲ میلیارد و ۲۰۰ میلیون یورو در اختیار گذاشت. همان زمان این رویکرد لائوترباخ، سیاستمدار حزب سوسیال دمکرات (SPD) از سوی سیاستمداران اپوزیسیون مورد انتقاد قرار گرفت. در عوض، نمایندگان جامعه پزشکی آلمان از سفارش واکسن استقبال کردند.

سیقت بازار ساعت از خودرو



نیویورک: شیوع کرونا و این اواخر کاهش ارزش رمز ارزها باعث شده خریدارهای جهان در بازار ملاماتی‌سایدیل به خرید ساعت‌های لوکس هجوم ببرند. به گزارش ایندپندنت، علاقه به ساعت‌های قدیمی کلکسیونی، در طول همه‌گیری افزایش یافت و خریداران پول و سرمایه‌شان را صرف خرید آنلاین ساعت‌های گرانبه‌ا کردند. برخی از سرمایه‌گذارانی که بازدهی عظیمی در سهام فناوری و ارزهای دیجیتال کسب کرده بودند، ساعت‌های دست‌دوم را دارایی سودآور بعدی به‌شمار آوردند. هجوم خریداران جدید به بازاری که با خریدهای کلکسیونرها و علاقه‌مندان به ساعت، قبلاً اشباع و ساکن شده بود، قیمت برخی مدل‌ها را به بیش از دو برابر رساند. این امر مالکیت ساعت‌های لوکس را از جواهرات را سایر سرمایه‌گذاری‌های دارایی جایگزین، از جمله اتومبیل‌های قدیمی که در ماه‌های اخیر دچار افت شدید شده‌اند، قرار می‌دهد.

تیوپ گردنی ممنوع



نیوجرسی: سازمان غذا و داروی ایالات متحده (افدی‌ای) در مورد خطرهای بالقوه استفاده از تیوپ‌های گردنی نوزادان در اجرای آبدرمانی برای کودکان هشدار داد، به‌ویژه اگر کودکان ناتوانی‌های خاصی داشته باشند. متخصصان سال‌ها در مورد خطرهای استفاده از تیوپ‌های گردنی نوزاد - که افدی‌ای آن را به‌عنوان حلقه‌های پلاستیکی بادی توصیف کرده که دور گردن می‌اندازند و به کودکان اجازه می‌دهد از آدان در آب آمده‌است - استفاده از این محصولات، به‌ویژه برای نوزادانی که دچار تأخیر در رشدن یا نیازهای ویژه‌ای دارند، می‌تواند به مرگ یا آسیب جدی منجر شود. در ادامه این بیانیه، نوشته شده است: «ا‌گاه باشید که استفاده نوزادان با نیازهای خاص از تیوپ‌های گردنی می‌تواند به افزایش خطر کشیدگی گردن و آسیب‌پذیری منجر شود.» این سازمان در مورد استفاده از این وسیله برای نوزادانی که «تأخیر در رشد یا نیازهای خاصی مانند مهره‌شکاف (اسپینا بیفیدا)، آتروفی عضلانی نخاعی -اس‌ام‌ای (SMA) نوع یک، سندروم داون یا طیف مغزی دارند»، هشدار داد. به گفته این سازمان خطرات استفاده از تیوپ‌های گردنی نوزاد شامل مرگ و اثر غرق شدن و خفگی، کنش گردن نوزاد و وارد آمدن آسیب به آن است.

اقتصاد، شاخه‌ای از علم است و فرمول دارد، تکی‌گری (اگرچه به‌صورت غیر قانونی اما) بخشی از اقتصاد خرد است که میلیاردها تومان تراکنش مالی دارد؛ بنابراین تکی‌گری هم مانند اقتصاد فرمول دارد. یکی از واضح‌ترین فرمول‌های اقتصاد که در تکی‌گری هم مورد استفاده متکدیان قرار می‌گیرد، فرمول عرضه و تقاضاست. سرشاخه‌های متکدیان درست مانند «فاگین» سرشته گدایان لندن در زمان اولیور تویینست می‌دانند که کودکان هر قدر کم‌سن و سال‌تر و هر قدر معصوم‌تر باشند، مردم و رهگذرها بیشتر به آنها کمک می‌کنند. به این معنا که ما (رهگذرها و سرنشینان خودروها) بی‌آنکه به این نکته آگاه باشیم تقاضا را برای به نمایش در آوردن کودکان متکدی و کودکان کار بالا می‌بریم. این نمایش خیابانی تا جایی رفته که کودکان تحت سناریوهای از پیش نوشته فاگین‌ها از رهگذرها تقاضای اقلام خوراکی می‌کنند. رهگذری

مرز باریک نیکوکاری و گداپروری

که برای کودکی یک بطری روغن یا کیسه‌ای برنج می‌خرد، نمی‌داند که در بسیاری از موارد همان بطری روغن یا کیسه برنج به همان مغازه‌دار یا قیمتی پایین‌تر فروخته می‌شود تا پول در نهایت باز هم به جیب آقای فاگین برود. تمام اینها یعنی کمک ما به فرهنگ گداپروری. حال آنکه برای نیکوکاری مثل هر کار درست دیگری نیاز به تحقیق، کوشش و پشتکار بیشتری هست تا نیازمندی واقعی شناسایی شود و بتوان به بسوی او دست یاری دراز کرد. بنابراین برای نیکوکاری به جای ساده‌ترین راه، وقت و انرژی بیشتری صرف کنیم تا راه درست را بیابیم که همانا شناسایی نیازمندان واقعی یا کمک به مؤسسه‌های خیریه شناخته‌شده و خوشنام است؛ چرا که مرز میان نیکوکاری تا گداپروری مرزی بسیار باریک است.



تقویم / سالمرگ

خسرو خوبان



آن صدای جادویی بی‌تکرار، آن مدل موهای لغت و پریشان و حرکات ناموزون دست‌ها، از خسرو شکیبایی بازگویی متفاوت، کاریزما تیک و دوست‌داشتنی ساخته بود. حتی حالا بعد از گذشت ۱۴ سال از نبودنش، همچنان یاد و خاطرش در سینمای ایران زنده است. هنرمندی که ایفای نقش در ۴۰ فیلم سینمایی را در کارنامه حرفه‌ای خود دارد، صدایش با اشعار معروف گره خورده و برای بسیاری از ما خاطره‌ساز است. «هامون» سینمای ایران از نسل بازیگرانی است که فقط و فقط، با تکیه بر توانایی‌ها و ظرفیت‌های فردی و هنر ذاتی‌شان وارد این عرصه شدند و با همراهی دست تقدیر و با هر تعبیر دیگری، بر صدر نشستند و قدر دیدند. شکیبایی اگر چه خاک سحنه خورده و پیش از آشنایی با داریوش مهرجویی و خلق «هامون»، ۷ فیلم در کارنامه‌اش ثبت کرده بود، اما کاراکتر حمید هامون، با آن شیدایی، شور بدلی و عصیان، همچون انقلابی در سینمای ایران و بازی‌های او بود. فیلمی که گویی هنوز و بی‌تردید همیشه در یادآوری نام‌هاست و با او و خاطره‌اش گره خورده و بی‌وندی ناگسستن دارد. شکیبایی غیراز «هامون»، زل یک کم نداشت و هر بار یک بافکگری برای لذت بردن تماشاگرش رو می‌کرد؛ چنان‌که در «کاغذ بی‌خط»، «توبوس شب»، «کیما»، «سارا» و حتی سر بال‌های تلویزیونی «مدرس»، «روزی روزگاری»، «تفنگ سسر پر» و «خانه سبز». او حتی در فیلم‌هایی که حضوری گذری و کوتاه داشت مثل «عاشقانه»، «زاحم»، «حکم»، «چه کسی امیر را کشت»، «نرئیس»، «شب و دلشکسته» چنان آمده و رفته که دقائق حضور و سحر انگیزش در لحظه لحظه فیلم متبلور و ماندگار شده است. خسروی سینمای ایران در ۲۸ تیرماه ۱۳۸۷ در سن ۶۴ سالگی دار فانی را وداع گفت اما ستاره بازیگری او همچنان در آسمان سینما درخشان است.

فراغت‌نامه

در دسر مصرف تصویر



فرشته شیخ الاسلام

یکی از آسیب‌های روزهای فراغت دانش آموزان، استفاده بی‌رویه از رسانه‌های تصویری است. رسانه‌های تصویری شامل هر ابزاری می‌شوند که کودک در برابر آن متغلاته فقط مصرف تصاویر متحرک است؛ از تلویزیون و انیمیشن بگیرد تا بازی‌های موبایلی و کامپیوتری و... مشکلاتی که در پی این زیاده‌روی می‌آیند را کم و بیش، همه می‌دانیم. مهم‌ترین و شایع‌ترین آنها، غیر از معضلات رفتاری، آسیب به چشم، پر خوری و اختلال خواب است. برای حل یا پیشگیری از این آسیب باید از ۲ جنبه به استفاده فرزندان مان از وسایل و رسانه‌های تصویری نگاه کنیم؛ ۲ جنبه کمی و کیفی. یعنی اول نظر کمیت، مدت، میزان و حد را نگه داریم و از نظر کیفیت، مراقب سطح برنامه‌های نمایش و اینکه کودک بیننده صرف نمایش، چند در بحث کمیت و برای کنترل زمان استفاده از رسانه‌های تصویری، چند راهکار استاندارد وجود دارد. مهم‌ترین شان این است که پدر و مادر الگوهای مناسبی برای کودکان شان باشند. یعنی از اول صبح، تلویزیون بی‌هدف روشن نباشد. پدر و مادر کل سرال‌های تلویزیونی را ۱۶۱ تا تماشا نکنند. پدر و مادر اهل انتخاب فیلم خوب متناسب با سلیقه و نیازشان باشند. راهکار بعدی این است که در محدوده زمانی شخصی، تلویزیون، کامپیوتر و موبایل در اختیار بچه‌ها باشند. مثلاً به کودک بگوییم که صبح یک ساعت و عصر نیم ساعت می‌تواند تلویزیون ببیند و کمی قبل از تمام شدن مدت زمان، به کودک یادآوری کنیم که مثلاً ۵ دقیقه به به اندازه یک سیب خوردن از زمانمان مانده، یا وقتی این کارتون تمام شد، وقت شما تمام می‌شود. راهکار مهم دیگر، جایگزین‌های مناسب هستند. اگر برای من مهم است که کودک پای تلویزیون بماند، باید کودک را تشویق به بازی با اسباب‌بازی، تکراری، فعالیت‌های مشترک را تعریف کنیم؛ مثل پارک رفتن، خاله‌بازی، خرید مایحتاج روزانه و... آخرین راهکاری که برای کم کردن زمان بازدید از تلویزیون پیشنهاد می‌کنیم، فعالیت‌های هیجان انگیز (از نظر کودک) است. هر کودک ممکن است فعالیت‌های مشخص یا متفاوتی را دوست داشته باشد که خوب است در طول روز بین برنامه‌های مختلف جتجهد شود تا صدای «حصولم سر رفته» به‌طور مداوم در خانه شنیده نشود و کودک ناخودآگاه به سمت موبایل و کامپیوتر نرود. حالا اشاره کنیم که خیلی وقت‌ها خود ما پدر و مادرها به دلایل مختلف و از سن پایین برای اینکه به کار خودمان برسیم، به‌عنوان نخستین گزینه، تلویزیون را روشن می‌کنیم یا گوشی‌مان را به کودک می‌دهیم و اما فعالیت‌های هیجان انگیز، کارهایی متناسب با سن و شرایط کودک، از حباب بازی و رنگ انگشتی تا آشپزی و درست کردن بستنی خانگی و... را انجام نمی‌دهیم. در آینده به چگونگی کنترل کیفیت برنامه‌های تصویری و مشارکت فعال بچه‌ها خواهیم پرداخت.



از شعر تا صنعت و چیزهای دیگر

عیسی محمدی

روزنامه‌نگار



در شبکه‌های مجازی، بنده‌خدایی پست جالبی نشر داده بود. از قول یک فارغ‌التحصیل مهندسی یا چنین رشته‌هایی، نوشته بود که مثلاً امثال ما چه نیازی به ادبیات و شعر و اینجور چیزها داریم. اما نکته‌اش کجا بود؟ اینکه در ۴ خط پستی که نوشته، ۸۷، ۱۰ تا ۱ غلط به‌شدت فاحش وجود داشت. به عبارت دیگر نویسنده با زبان بی‌زبانی طنز، می‌خواست ثابت کند اینجوری که عامیانه بحث می‌شود هم نیست و یک مهندس و پزشک و فارغ‌التحصیل در هر رشته فنی و تخصصی دیگری، نیازمند امور و دانش‌هایی کلی از جمله ادبیات هم است و اگر چنین چیزهایی را نداند، نخستین تصویری که نسبت به او ایجاد خواهد شد، تصویر یک فرد بی‌سواد خواهد بود. لابد بهتر از من می‌دانید که هر غلط املائی، چه اعتباری از افراد زایل می‌کند؛ درست‌مثل غلط‌های شگاهی که بر زبان‌شان جاری می‌شود و هر از چندی نقل محافل هم هست.

اما حالا بگذارید و اجازه بدهید که خیلی راحت‌تر درباره این قضیه صحبت کنیم؛ واقعاً چیزهایی مثل ادبیات به چه دره امثال فنی‌ها، مهندسی‌ها و کامپیوتری‌ها و... می‌خورد؟ یادمان است که جایی، نقل قولی از مدیرعاملی خوانده بودم که برایم خیلی جالب بود؛ حالا چون مدت‌هاست گذشته اسم و رسم و منبع را خاطر می‌نست. نوشته بود که یک مدیر باید شعر بخواند؛ تا بتواند دستورهای خودش را با دقت تمام و بدون اینکه سوء تفاهمی ایجاد شود، به دیگران انتقال دهد. این، شاید یکی از بدبختی‌ترین نیازهایی است که به ادبیات و شعر و داستان و زبان... داشته داریم. ما اساساً به واسطه زبان با دیگران ارتباط می‌گیریم. هر گونه اشکال و خللی در این کانال ارتباطی، می‌تواند ما را دچار درسهایی کند. خیلی‌ها هستند که واقعاً نمی‌توانند مفهوم و معنا و غرض واقعی و نهایی‌شان را به درستی منتقل کنند. اساساً چیزی هم که قابلیت سوءتعبیر و سوءبرداشت داشته باشد، حتماً سوءبرداشت و سوءتعبیر هم خواهد شد. وقتی چنین احتمالی وجود دارد، پس چرا در نوشتن و حتی در گویش خودمان، که اساساً محل استفاده از زبان و ادبیات است، از کامل‌ترین اسلوب‌ها استفاده نکنیم؟

جالب‌ترین انسان‌شناسی‌ها حتی با خودش، غالباً به زبان کلمات صحبت می‌کند یا اینکه هر کلمه و مفهوم و ترکیب ادبی و زبانی، یک مابه‌ازای تصویری، بیرونی، نمادی و... هم در ذهن و مغز دارد. پس به این ترتیب حتی ما در ارتباط با خودمان نیز، نیازمند استفاده از ادبیات و زبان هستیم؛ تا بتوانیم کامل‌ترین گفت‌وگوی درونی را درباره همه‌چیز با خودمان داشته باشیم. چه بسیار چیزهایی که حتی برای خودمان نامشکوف می‌ماند، چرا که درست و حسابی درباره‌شان صحبت می‌کنیم؛ درست‌مثل چه بسیار زوج‌هایی که با هم زندگی می‌کنند و با هم ادبیات و زبان و شعر و... بسیار می‌شود گفت و نوشت. حالا مثل یک بچه خوب این بحث‌ها را که ادبیات و شعر به چه کارمان می‌آید در این دنیای مدرن کنار می‌گذارید یا همینطور بحث را ادامه بدهیم؟

مان

خانه کوچک و کامل



شیدا اعتماد

در خانه قدیمی‌م زن ۲ تا کاناپه رویه‌روی هم در یکی از اتاق‌های کوچک‌تر قرار داشت که دقیقاً شبیه هم بودند. کاناپه‌هایی با چارچوب چوبی و پارچه‌ای قهوه‌ای رنگ با گل‌های رنگارنگ زرد. دشت که می‌شد دست‌ماهرش این مبل‌ها را تک‌تک می‌کشید به سمت خودش، پشتی این مبل می‌خواهید و کنار کفی مبل تبدیل می‌شد به یک تخت یک نفره. در فاصله ۲ تخت، فقط اندکی فاصله برای رفتن به سمت تخت می‌ماند. به چشم کودکی من، زن جادوگری بود که مبل را به تخت تبدیل می‌کرد. گل‌های زرد نابدید می‌شدند و ملافای سفید و خوشبو جانشین شان می‌شد. در خانه کوچک زن همه‌چیز تا در گوشه‌ای پنهان می‌شد. توی اهر و طولانی خانه‌اش یک فرورفتگی داشت که با پرده‌ای آن را پوشانده بود و یک جور گنجه درست کرده بود. میز کوچک که شبیه یک صفحه بود، از پشت این پرده بیرون می‌آمد، پایه‌ها باز می‌شد و تبدیل می‌شد به میزی که وسط اتاق قرار می‌گرفت. صندلی‌های تاشو دور میز چیده می‌شدند و همه دور میز می‌نشستند.

در خانه‌اش هیچ چیزی فقط یک کاربری نداشت. روتختی‌ها چین می‌خوردند و فضای زیر تخت را پنهان می‌کردند و زیر تخت دنیایی بود از وسایلی که مرتب در جعبه‌هایشان چیده شده بودند. هر کدام از قفسه‌ها، گنجه‌ها و کمدها تا جایی که می‌شد وسیله در خودشان جا داده بودند و خانه همیشه به نهایت مرتب بود. در خانه‌ای بسیار کوچک، خانواده‌ای بزرگ گرد هم می‌آمدند. با هم غذا می‌خوردند و گاهی شب کنار هم می‌ماندند و نه جاکم می‌آمد، نه ظرف و ظروف و نه حتی تشک و ملافه و بالش زن روی اجاقی چهار شعله که یکی از شعله‌ها همیشه در اشغال کتری بود، غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌غذاهای رنگارنگی درست می‌کرد و روی میز تاشو می‌چید. شب که می‌شد کوه تشک‌ها و بالش‌ها از بالای یکی از کمدها ظاهر می‌شد و بچه‌ها قبل از اینکه بزرگترها به آنها تشر بزنند، روی تشک‌های خنک سرسره بازی می‌کردند. زندگی در آن خانه آنقدر کامل و ساده بود که نمی‌شد بول‌تر از آن را تصور کرد. خانه، کوچک اما کامل بود. پنجره‌هایی رو به خیابان که بالکن داشت. کمدها و گنجه‌های بزرگ داشت و آنقدر روشن بود که در آن کسی از تاریکی دلگیر نمی‌شد. حتی راه‌روی طولانی برای دوییدن و بازی کردن با تیله‌ها برای بچه‌ها مانده بود. در بالکن می‌